

روابط آمریکا و اتحادیه اروپا

سعادت طهماسبی دهکردی*

۳۵

موفقیت کشورهای اروپایی در زمینه همگرایی، به تاسیس اتحادیه اروپا در دهه ۱۹۹۰ منجر شد. آیا این سازمان با توجه به تجربه نسبتاً موفقیت آمیز در همگرایی اقتصادی، از لحاظ سیاسی نیز می‌تواند همبستگی لازم را - برای ایستادگی در برابر یکجانبه گرایی آمریکا در عرصه سیاست بین الملل - ایجاد کند؟ پاسخ به این پرسش، مستلزم بررسی روابط سیاسی و اقتصادی آمریکا و جامعه اروپاست. در این مقاله، ضمن احتراز از پرداختن به جزئیات روابط طرفین، به مهمترین جنبه های مناسبات آمریکا و اتحادیه اروپا اشاره می‌شود و میزان موفقیت اتحادیه در مقابله با تسلط جهانی آمریکا مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

۱. آمریکا و همگرایی اروپا

آمریکا در ابتدای همگرایی اروپا، نقش مثبت و تسریع کننده ای در جهت پیشرفت همگرایی ایفا کرد که در این میان، چهار عامل عمده، تعیین کننده سیاست آمریکا در اروپا بوده اند:

الف. پس از دخالت‌های دیر هنگام و پرهزینه آمریکا در منازعات اروپایی در سالهای ۱۹۱۷ و ۱۹۴۱، واشنگتن تصمیم به باقی ماندن، دخالت و همکاری در تضمین ثبات و

* دکتری روابط بین الملل. این مقاله بخشی از رساله دکتری نامبرده، تحت عنوان جایگاه اتحادیه اروپا در سیاست بین الملل است که در آبان ۱۳۸۰ در واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی از آن دفاع شده است. مطالعات منطقه ای: اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی، جلددهم، ۱۳۸۱، ص ۴۶-۳۵.

اجتناب از بروز جنگی دیگر گرفت. این امر با توجه به هزینه های دخالت آمریکا در دو جنگ جهانی، هماهنگ با منافع آن کشور بود.

ب. رقابت فزاینده با شوروی سبب شد که آمریکا نقش موازنه گر قدرت در اروپا را بپذیرد. تا آن هنگام، بریتانیا این نقش را ایفا می کرد، اما هنگامی که در سال ۱۹۴۷، موفق به مهار بحران یونان نشد و از واشنگتن تقاضای کمک کرد، نقش موازنه گر به آمریکا واگذار شد. دکتین ترومن و طرح مارشال در سال ۱۹۴۷ و سپس تأسیس ناتو در سال ۱۹۴۹، ابزارهای آشکار نقش جدید آمریکا به شمار می آمدند.

ج. سومین عامل، یعنی تثبیت دموکراسیهای اروپای غربی از لحاظ سیاسی و اقتصادی و حفاظت از آنها به وسیله نیروهای آمریکایی، رابطه نزدیکی با عامل دوم دارد. آرمانها و منافع آمریکا هر دو در این زمینه مؤثر بودند. آرمان کمک و یاری رساندن به دموکراسی در کنار منافع ناشی از تقویت بلوک غرب در برابر توسعه طلبی اتحاد شوروی قرار می گرفت. در این میان، کشمکش طرفین که بر سر اروپا و آلمان بود، مرکز اصلی منازعه نیز محسوب می شد که هم صحنه نبرد و هم غنیمت جنگی به شمار می رفت. آمریکا و شوروی احساس می کردند که نمی توانند به دیگری اجازه کنترل کامل دهند، زیرا از دست دادن آلمان می توانست به معنای از دست رفتن اروپا و از دست دادن اروپا به منزله بازنده شدن در این منازعه بود. نتیجه اجتناب ناپذیر این شرایط، تقسیم آلمان به دو بخش شرقی و غربی بود. با این همه، نحوه و گستره دخالت آمریکا از قبل مشخص نشده نبود. تصمیم آمریکا برای دخالت، موضوعی بدیهی محسوب می شد و گستره حضور پر تعداد و بلند مدت سربازان آمریکایی) و نحوه همگرایی (زمان صلح ناتو) در پاسخ به این منازعه و در واکنش به تمایلات اروپایی طراحی شده بودند. از آنجا که اجتناب از جنگ از طریق بازدارندگی به موضع رسمی اروپا مبدل شده بود، (بروز جنگ تمام عیار برابر با انهدام کامل اروپا بود) حضور قابل توجه و مشهود آمریکا-از جمله تسلیحات هسته ای آن کشور- و حضور نسبی واشنگتن از طریق همگرایی زمان صلح در اروپا ضرورت یافت.

پس از آنکه مجلس ملی فرانسه در سال ۱۹۵۴ طرح ایجاد جامعه دفاعی اروپا را

رد کرد، دفاع از اروپای غربی و حفظ امنیت اروپا کاملاً در حوزه ناتو و تحت هدایت آمریکا قرار گرفت. از آن پس، موضوعات امنیتی در سطح ناتو مورد رسیدگی قرار گرفته و طرفداران پیشبرد همگرایی اروپای غربی با رویکردی کارکردگرایانه، موفق به تقویت همگرایی اقتصادی اروپا شدند. بنابراین، در حالی که در عرصه امنیت به وابستگی و همکاری با آمریکا تکیه شده بود، اروپای غربی به تدریج در حوزه اقتصادی به رقیب آمریکا بدل شد. این رقابت اقتصادی در دوره جنگ سرد تا حدی - به خاطر وابستگی اروپا به چتر نظامی آمریکا و منافع واشنگتن در حفظ اتحاد بلوک غرب به عنوان عاملی در روابط با شوروی - مهار شد.

د. سیاست آمریکا پس از جنگ جهانی دوم بر مبنای حمایت از همگرایی اروپای غربی شکل می گرفت. تا جایی که بر اساس یکی از مواد طرح مارشال، کشورهای اروپایی ملزم به هماهنگ کردن اقتصاد خویش بودند (این هماهنگی در ابتدا به تاسیس سازمان همکاری اقتصادی اروپا منجر شد) و به رغم بروز مشکلاتی در روابط اقتصادی آمریکا و اروپا، این پشتیبانی از همگرایی ادامه یافت. وجود چهار انگیزه، آمریکا را به حمایت از همگرایی اروپا ترغیب می کرد: یکم، همکاری نزدیک سیاسی و اقتصادی تا حد همگرایی و تأسیس اتحادیه به غلبه بر رقابتهای ملی دیرینه در اروپای غربی که دو بار به بروز جنگ و مداخله نظامی آمریکا منجر شده بود، کمک می کرد. دوم، همگرایی اروپا موجب افزایش و تقویت ثبات می شد و اروپا را به شریکی قابل اتکا برای آمریکا و متحدی قوی در برابر اتحاد شوروی تبدیل می کرد. سوم، همگرایی، باعث تقویت قابلیت‌های اقتصادی کشورهای اروپای غربی شده این منطقه را به شریک اقتصادی آمریکا مبدل می کرد و به رغم رقابتهای اجتناب ناپذیر، طرفین از این شرایط سود می بردند. چهارم، از دیدگاه آمریکا، یک اروپای نیرومند در دوران جنگ سرد، شریک جهانی بالقوه‌ای به شمار می رفت که آماده سهمیدن در مسئولیت حفظ صلح و ثبات در اروپا و حتی در صحنه جهانی بود.^۱

طرح نکات فوق به آن معنا نیست که هیچ نوع تردید و ناهماهنگی در سیاستها و ایستارهای آمریکا نسبت به اروپا وجود نداشت. آمریکا می دانست که مشوق یک رقیب اقتصادی است و گاه از وابستگی اروپا در عرصه امنیتی برای کسب امتیازاتی در حوزه

اقتصادی، بهره برداری می کرد، اما در مجموع، پشتیبانی از همگرایی اروپا به وجه غالب سیاست آمریکا بدل شده بود، زیرا به نظر می رسید که رسیدن به اهداف سیاسی، ارزش عدم مزیت‌های اقتصادی را داشته باشد. آمریکا برای سد نفوذ شوروی در اروپا، خواهان ایجاد متحدی نیرومند بود که در برابر حرکات مسکو مقاومت کرده و بخش اعظم مسئولیتها را در اروپا و بخشی را در سایر نقاط جهان متحمل شود و از لحاظ اقتصادی نیز خواهان تحقق منافع متقابل بود. این سیاست به تأسیس حوزه نفوذ و نفوذ آمریکا در اروپا منجر شد که نتیجه طبیعی توانایی آمریکا و وابستگی اروپا بود. شرایط فوق را می توان به عنوان نوعی نفوذ تلقی کرد و ارزیابی آن در حد تسلط (به معنای آنکه آمریکا صرفاً فرمان داده و اروپاییها ناچار به اطاعت باشند) درست به نظر نمی رسد. بین طرفین، منازعاتی در زمینه اقتصادی و همچنین موضوعات سیاسی و نظامی بروز کرده و طبق قاعده معمول، گاه بیشتر مطابق خواست آمریکا و برخی اوقات نیز بیشتر طبق خواست کشورهای اروپایی توافق حاصل شده است. به این ترتیب، امروزه روابط طرفین به درجه ای از اهمیت رسیده است که برژینسکی از آن به عنوان مهمترین رابطه جهانی آمریکا یاد می کند و معتقد است:

«این رابطه، به عنوان سکو و محور ارتباطات جهانی آمریکا، امکان ایفای نقش داور در اروپا - آسیا (اوراسیا)، یعنی عرصه مرکزی قدرت جهان را برای واشنگتن فراهم می کند و ائتلافی را ایجاد می کند که در تمامی جهات اصلی قدرت و نفوذ جهانی مسلط است. آمریکا و اروپا به همراه یکدیگر به عنوان محور ثبات جهانی و نیروی محرکه اقتصاد جهان و صاحب فن آوری جهانی محسوب می شوند، بنابراین، چگونگی تنظیم رابطه آمریکا - اروپا برای واشنگتن از اولویت زیادی برخوردار است.»^۲

اما وی در مورد تبدیل اتحادیه اروپا به یکی از وزنه های اصلی سیاست بین الملل، چندان خوشبین نیست و این تحول را به تعمیق همگرایی سیاسی و میزان توسعه روابط خارجی اتحادیه اروپا و همچنین به میزانی که اروپا نیروی نظامی و همچنین هویت سیاسی خویش را گسترش دهد، منوط می داند، لیکن به نظر برژینسکی، در این زمینه هنوز گامهای اساسی از جانب اتحادیه اروپا برداشته نشده است.

۲. روابط آمریکا و اروپا در قرن ۲۱

در پی فروپاشی بلوک شرق و خاتمه تهدید شوروی، از میزان نفوذ آمریکا بر کشورهای اروپایی کاسته شده است، زیرا تضمینهای امنیتی آمریکا و چتر هسته ای آن کشور از حساسیت گذشته برای اروپا برخوردار نیست. از سوی دیگر، اغلب دلایلی که آمریکا بر مبنای آن از همگرایی اروپا حمایت می کرد، اهمیت خود را از دست داده اند، بنابراین، واشنگتن مخالفت خود را بویژه با ارتقای همگرایی سیاسی-امنیتی اروپا پنهان نمی کند. فراملی گرایی سیاسی در اروپا امکان مذاکره با یکایک کشورهای اروپایی در مورد موضوعات مختلف و به کارگیری روش سنتی قراردادادن یک قدرت در برابر دیگری را از آمریکا سلب می کند. علاوه بر آن، واشنگتن به صراحت نارضایتی و شرایط خاص خویش را در مورد طرحهای سازمان دهنده دفاع مشترک اروپا-خارج از چارچوب ناتو-ابراز کرده و از نفوذ خویش برای ممانعت از قرار گرفتن تشکیلات اتحادیه اروپای غربی در قالب اتحادیه اروپایی بهره برداری می کند. برای نمونه، یکی از نقاط عطف مهم در روابط طرفین، هنگام طرح پیشنهاد مشترک فرانسه-آلمان برای بررسی تشکیل نیروی نظامی اروپایی خارج از چارچوب ناتو به وقوع پیوست. آمریکا برای ابراز مخالفت با این ابتکار از طریق اعزام هیأت‌های رسمی به تمامی دول عضو اتحادیه اروپای غربی واکنش نشان داد. نماینده وقت آمریکا در ناتو نیز با انتشار بیانیه شدید اللحنی اظهار کرد که تضعیف ساختار نظامی یکپارچه اروپا (ناتو) از طریق فرآیند نامطمئن تلاش برای ایجاد ارتش مستقل اروپایی، اوج نابخردی خواهد بود.^۳ سرانجام بر مبنای پیشنهاد بریتانیا، توافقی در این زمینه حاصل شد که به موجب آن، ارتش مشترک اروپایی کاملاً در قالب ساختار فرماندهی متمرکز ناتو قرار گرفته و بر این اساس، آمریکا در مورد به کارگیری آن از حق وتو برخوردار است، اما نحوه سازماندهی آن به گونه ای است که می تواند مستقل از آمریکا وارد عملیات شود. گذشت زمان نشان خواهد داد که آیا این روش، یک راه حل پایدار و بادوام است یا صرفاً اولین گام به سوی تشکیل نیروی نظامی کاملاً مستقل اروپایی است. در مجموع، ادامه حضور و مشارکت امنیتی آمریکا در اروپا پس از جنگ سرد به نحوه ارزیابی این کشور از منافع خویش و نوع نگرش افکار عمومی به آن بستگی دارد. دیدگاه معمول در آمریکا آن است که با از

بین رفتن تهدید شوروی، وظیفه آمریکا به پایان رسیده است و اکنون زمان خاتمه حضور نظامی پرهزینه و دخالت سیاسی آن کشور می باشد. با این همه، آمریکا همچنان منافی در اروپا دارد که مهمترین آنها عبارت است از:

الف. حفظ ثبات، یعنی علاقه به استمرار مجموعه ای از روابط منظم، قابل پیش بینی و ترجیحا صلح آمیز بین کشورهای اروپایی، از جمله حفظ موازنه قوا برای اطمینان از آنکه هیچ کشور واحدی توانایی واژگون کردن این نظم را نداشته باشد. چنین هدفی، آشکارا مطابق منافع یک قدرت بزرگ مسلط است، اما در واقع، منافع کشورهای اروپایی نیز در انطباق با آن است.

ب. حفظ منافع اقتصادی آمریکا در اروپا که رابطه نزدیکی با هدف فوق داشته، اما نسبت به آن از اهمیت کمتری برخوردار است. آمریکا به عنوان یک قدرت اقتصادی، از ثبات و سیاستهای تجارت آزاد بهره می برد که این زمینه ها با منافع کشورهای اروپایی نیز منطبق است.

ج. حفظ موقعیت آمریکا در اروپا، به صورتی که قدرت جهانی آن کشور را تقویت کند. این عامل، علاوه بر نفوذ، در برگیرنده متحدین نیز می باشد، زیرا قدرت جهانی آمریکا از طریق حفظ رابطه بسیار نزدیک با کشورهای مهم اروپایی افزایش می یابد. دارا بودن متحدین، حتی برای یک قدرت مسلط، مفید و سودمند است؛ بویژه متحدینی که از لحاظ سیاسی با ثبات بوده و در ارزشهای اساسی با واشنگتن سهیمند و در قالب یک اتحادیه، سازماندهی شده اند.

آمریکا تاکنون در جهت منافع متحدین، اغلب نقش رهبری را ایفا کرده است،^۴ اما به نظر می رسد به دنبال کاهش نفوذ آمریکا در اروپا و سیاست اخیر این کشور بر مبنای جنگ با تروریسم که نشانگر تلاش خودمحورانه برای تأمین منافع واشنگتن در نظام بین الملل است، حل و فصل اختلافات آینده بین آمریکا و اروپا با موانع بیشتری مواجه شود. سناریوهای مختلف برای روابط آمریکا و اروپا در قرن ۲۱ قابل پیش بینی است که مهمترین آنها عبارتند از:

*** روابط مبتنی بر برتری آمریکا:** پیشرفت کند همگرایی سیاسی - امنیتی اروپا و مختل شدن روند همگرایی، به دنبال افزایش تعداد کشورهای عضو می تواند اتحادیه را متمایل به حل مشکلات درونی کرده و نقش آن را در سطح سیاست بین الملل تضعیف کند. در این صورت، اتحادیه اروپا توانایی اتخاذ سریع مواضع مشترک و هماهنگ را بویژه هنگام بروز

بحرانهای عمده نداشته و در این مواقع، ابتکار عمل کاملا در اختیار آمریکا قرار خواهد گرفت، اما در برخی موقعیتهای غیر بحرانی می توان انتظار داشت که مواضع مشترک از جانب اتحادیه اتخاذ شود. در این وضعیت، آمریکا به عنوان قدرت مسلط در سیاست بین الملل، نقش تعیین کننده ای خواهد داشت و اتحادیه اروپا را تحت الشعاع خود قرار خواهد داد. احتمال بروز این وضعیت در کوتاه مدت بیش از سایر موارد است.

*** رقابت توأم با همکاری:** در صورت پیشرفت تدریجی همگرایی سیاسی - امنیتی

اروپا و تقویت اتحادیه، نقش آن در سیاست بین الملل، تقویت شده و به دنبال بروز اختلاف منافع در این عرصه به رقیب آمریکا مبدل خواهد شد و کشورهای عضو اتحادیه اروپا که به تنهایی توان هموردی با قدرت آمریکا را ندارند، از طریق ارتقای همگرایی سیاسی - امنیتی در قالب اتحادیه به رقابت با آمریکا خواهند پرداخت، اما به این دلیل که طرفین همچنان از منافع و ارزشهای مشترکی نیز برخوردار خواهند بود در کنار رقابت، می توان شاهد همکاری و مشارکت آنان در زمینه های مورد توافق نیز بود. احتمال بروز این وضعیت در میان مدت بیشتر است.

*** روابط مبتنی بر برتری اروپا:** استمرار فرآیند همگرایی سیاسی - امنیتی در اتحادیه

اروپا و حل و فصل مشکلات ناشی از پیوستن اعضای جدید به اتحادیه می تواند موجب افزایش زمینه های اتخاذ سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپایی شود. تا جایی که اتحادیه به صورت یک بلوک منسجم در عرصه سیاست و اقتصاد بین الملل به ایفای نقش بپردازد. در این صورت اتحادیه اروپا به یکی از مهمترین رقبای آمریکا در عرصه بین المللی بدل خواهد شد و واشنگتن را بویژه در مناطق نفوذ ویژه اروپا تحت الشعاع خود قرار خواهد داد. احتمال بروز این وضعیت، تنها در بلندمدت وجود دارد.

۳. روابط اقتصادی آمریکا و اروپا

روابط اقتصادی نیز در مناسبات طرفین، از اهمیت قابل ملاحظه ای برخوردار است. امروزه، وابستگی متقابل اقتصادی بین کشورهای عضو اتحادیه اروپا تا حدی است که ترتیبات اتحادیه در اصل، یک رژیم بین المللی طراحی شده برای تنظیم وابستگی متقابل بین اعضا

دانسته شده است. روابط اقتصادی آمریکا و کشورهای عضو اتحادیه اروپا نیز تا حد وابستگی متقابل گسترش یافته است و این وضعیت می تواند همکاری را به گرایش غالب در روابط طرفین تبدیل کند، زیرا آمریکا و اتحادیه اروپا، منافع مشترک بسیاری دارند که هزینه های ایجاد تنش مستمر و طولانی را در این زمینه، غیر قابل تحمل می نماید. آمریکا در سال ۱۹۹۹، منبع ۵۶/۲ درصد از سرمایه گذاریهای خارجی در اتحادیه اروپا بوده و این اتحادیه نیز ۵۳/۵ درصد از سرمایه گذاری مستقیم خارجی انجام شده در آمریکا را به خود اختصاص داده است. علاوه بر آن، در زمینه روابط تجاری، در سال ۱۹۹۹ آمریکا حدود ۲۵ درصد از واردات خویش را از اتحادیه اروپا تأمین کرده و حدود ۱۹ درصد واردات اتحادیه اروپا از آمریکا صورت گرفته است. این آمار، نشانگر گستردگی روابط اقتصادی و وابستگی متقابل بین طرفین است.^۵ با این همه، درباره رقابت اقتصادی فزاینده و مواجهه بین آمریکا و اروپا پیش بینیهای زیادی شده تا جایی که جنگ ژئواکونومی بین اروپا و آمریکا را جایگزین کشمکش ژئوپولیتیک دوران جنگ سرد دانسته اند، لیکن آمریکا و اتحادیه اروپا به دلیل وجود وابستگی متقابل از طریق ایجاد مجموعه ترتیباتی در قالب رژیمهای بین المللی به تنظیم روابط اقتصادی پیچیده خویش پرداخته و تاکنون از تبدیل اختلافات و تنشهای مختلف به یک بحران مستمر و فراگیر که بر مناسبات سیاسی آنان هم تأثیر می گذارد، جلوگیری کرده اند. این اقدام از منظر رویکرد واقعگرایی در علم روابط بین الملل نیز قابل توجیه است، چرا که هزینه های ناشی از تنش در این زمینه برای طرفین بسیار گزاف بوده، اما همکاری برای حل و فصل اختلافات احتمالی، منافع مشترک قابل ملاحظه ای برای آنان ایجاد خواهد کرد. اما نکته مهم در این بخش از مناسبات آمریکا و اروپا، آن است که اتحادیه اروپا در صورت پیشرفت مستمر در عرصه همگرایی اقتصادی می تواند بر قدرت چانه زنی خویش در قالب یک بلوک منسجم اقتصادی افزوده و به این وسیله، امتیازات مختلفی در زمینه های سیاسی و اقتصادی از آمریکا اخذ کند و حتی در مواردی، واشنگتن را برای تغییر سیاستهای متخذه تحت فشار قرار دهد که در این زمینه، مخالفت مؤثر اتحادیه با طرح آمریکایی اعمال تحریم علیه شرکتهای اروپایی سرمایه گذار در ایران و کوبا قابل توجه است. هنگامی که آمریکا با اعلام تحریم بر علیه ایران و کوبا در صدد

گسترش سیاستهای داخلی خویش به عرصه بین‌المللی بود، اتحادیه اروپا در اقدامی پیشگیرانه و برای مقابله با تکرار چنین سیاستهایی در آینده، علامتهای مشخصی برای واشنگتن ارسال کرد مبنی بر آنکه چنین حرکاتی در بلندمدت موجب تضعیف روابط فراتلانتیکی، یعنی مناسبات اروپا و آمریکا می‌شود. چنین واکنشی با مفاهیم نوواقعگرایانه از ساختار تک‌قطبی در نظام بین‌الملل متناسب است. اتحادیه اروپا به دلیل آنکه فاقد منابع لازم است در حال حاضر خواستار تبدیل شدن به چالشگر اصلی آمریکا نمی‌باشد. به علاوه، وجود عوامل وابستگی متقابل و همکاری، بر خلاف گرایش به چنین رویکردی است، اما اتحادیه در پی مهار کردن افراط‌کاریهایی است که وضعیت تک‌قطبی، اجازه آن را می‌دهد و موجب تعدی به حاکمیت کشورهای عضو اتحادیه اروپا می‌شود. ناکامی و شکست، هنگام اقدام در این زمینه، معادل با ناکامی اتحادیه اروپا برای تأکید بر خودمختاری در سیاست خارجی است که در نهایت از اعتبار و حیثیت اتحادیه، به عنوان شریکی برای همکاری در عرصه بین‌المللی می‌کاهد.

تدابیر و اقداماتی که اتحادیه در این زمینه وضع کرد، دال بر توانایی برای اقدام مشترک بوده است. اتحادیه، ابتدا برای نخستین بار یک قانون بازدارنده^۶ تصویب کرد که مانع از مشارکت اتباع کشورهای عضو اتحادیه در رویه‌های قضایی و اجرایی قوانین تحریم می‌شد. همچنین آنان را از پذیرش احکام دادگاههای آمریکا یا تصمیمات مجامع دولتی آن کشور باز می‌داشت. علاوه بر آن، اتباع اتحادیه که به موجب قوانین تحریم در معرض اقدامات قانونی مجامع آمریکایی یا اتباع آن کشور قرار گرفته بودند، حق دریافت خسارت را که در دادگاههای اروپایی تعیین می‌شد و تا مصادره و فروش سرمایه‌های آمریکایی نیز پیش می‌رفت، کسب می‌کردند. با توجه به وجود وابستگی متقابل اقتصادی قابل ملاحظه بین اتحادیه اروپا و آمریکا، این تدابیر به صورت بالقوه، کاملاً امکان اجرا و مقابله به مثل را داشت. بنابراین، قوانین تحریم آمریکا با انجام یک اقدام متقابل آشکار در عمل خنثی شد. فرانسه از رفع تهدید تحریمهای آمریکا، بیشترین منافع را کسب می‌کرد و در این راه به صورت پنهانی با آلمان رقابت می‌کرد. همچنین اتحادیه اروپا با طراحی یک رویکرد واحد در قالب سیاست خارجی و امنیتی مشترک و اجرای آن به موجب برخورداری از صلاحیت در زمینه تجارت خارجی، موفق

به غلبه بر دوگانگی ماهوی در فرآیند سیاست‌گذاری خارجی اتحادیه شد و از ابزار موجود و قابل بهره برداری خویش استفاده بهینه به عمل آورد. با وجود این اتحادیه اروپا به دنبال تصویب قانون بازدارنده، اقدامات خویش را پایان نداد و در سازمان تجارت جهانی بر مبنای تفاهم‌نامه حل و فصل اختلافات به چالش با آمریکا پرداخت. در این مرحله، اتحادیه گامی فراتر نهاده بود، چرا که این چالش به منظور اعمال تغییر در قوانین آمریکا انجام می‌شد. اتحادیه از صلاحیت اقدام در قالب جامعه اروپایی بهره برداری می‌کرد که نسبت به اقدام فردی هر یک از کشورهای عضو، ابزار مؤثرتری محسوب می‌شد. شکایت اتحادیه به سازمان تجارت جهانی، ابزاری کارآمد محسوب می‌شد، زیرا تصمیمات هیأت‌های حل اختلاف، قابل ممانعت از سوی طرف بازنده نبوده و این احتمال که در این مورد آمریکا بازنده شود وجود داشت. فشار علیه آمریکا رو به افزایش بود و در صورت استمرار آن، امکان خروج آمریکا از این سازمان و در نهایت، از هم گسیختگی آن وجود داشت، اما طرفین برای احتراز از این امر از تشدید منازعه خودداری کردند. اتحادیه اروپا در آوریل ۱۹۹۷، شکایت خود را به حال تعلیق درآورد و آمریکا در عوض با مذاکره در مورد قوانین اعمال تحریم موافقت کرد. بنابراین، چالش در سازمان تجارت جهانی با وجود مخاطره آمیز بودن، در پایان اقدامی موفقیت آمیز بود، زیرا آمریکا را بر سر میز مذاکره نشان داد و این نتیجه، به تنهایی از قانون بازدارنده اتحادیه به دست نمی‌آمد. آمریکا و اتحادیه اروپا در این مذاکرات به تفاهم دست یافتند و اتحادیه با تعلیق شکایت در سازمان تجارت جهانی موافقت کرد در مقابل، آمریکا نیز به نوبه خویش با تعلیق مستمر حق اقامه دعاوی خصوصی - به موجب بند دوم قانون هلمز - برتون - موافقت کرد. به علاوه دولت آمریکا موافقت کرد که از کنگره، اختیار ابطال قانون توسط رییس جمهور را درخواست کند. توافق جامعتری نیز در جریان اجلاس مشترک طرفین در سال ۱۹۹۸ حاصل شد که در برگیرنده سرمایه گذاری، خودداری آمریکا از وضع مجدد قوانین فرا سرزمینی و چشمپوشی واشنگتن از سرمایه گذاری شرکت توتال در ایران و تعهد به صرف نظر کردن از چنین قراردادهایی در آینده در صورت ادامه همکاری طرفین در مورد ایران بود.^۷

به این ترتیب، آمریکا پذیرفت که رویکرد آن کشور در اعمال تحریم شکست خورده است.

این تحولات، نتیجه چالش با قدرت مسلط در محیط تک قطبی بود. تا جایی که آمریکا به دنبال نقض حقوق حاکمه متحدین خویش، موجب واکنش آنان شد. جنبه اصلی و مؤثر این تعارض، اقتصادی بود که اتحادیه اروپا از منابع لازم برای واکنش نشان دادن در این عرصه برخوردار است. با وجود این در مراحل اولیه، آمریکا ابزارهای قابل کاربرد در تعارض را تعیین کرد. به کارگیری مؤثر ابزارهای موجود توسط اتحادیه اروپا، نشانگر میزان منافع مطرح برای اتحادیه شامل حاکمیت و شکل گیری هویت در نظم بین المللی بعد از جنگ سرد بود، اما در صورت پیروی اتحادیه اروپا از سیاست تحریمهای آمریکا، این اتحادیه به طرز مؤثری تابع سیاستهای واشنگتن در تمامی زمینه ها می شد.

اتحادیه اروپا در این جریان، توانایی خویش را برای انجام اقدامی فراتر از حوزه های سنتی و معمول فعالیت، اثبات کرد. آیا این موفقیت، بخشی از مراحل صعود اتحادیه به مقام یک قدرت جهانی است؟ این امر، بعید به نظر می رسد، زیرا اقدام اتحادیه، عمدتاً دفاعی بود و به برقراری نفوذ بین المللی یا ایجاد نقش عمده در مناطقی که تعارض اولیه از آنجا نشأت گرفته بود - یعنی خاورمیانه و نیمکره غربی - نینجامید. با این همه، معنای ضمنی گسترش سیاست خارجی اروپایی دال بر آن است که یکی از شرایط و انگیزه های لازم برای اروپا در جهت ظهور به عنوان یک بازیگر یکپارچه و واحد در سیاست بین الملل، وجود چالش و تحت فشار قرار گرفتن از سوی قدرت مسلط (آمریکا) است. روابط اتحادیه اروپا و آمریکا در این چارچوب با توجه به نقش برجسته واشنگتن در اروپا از اهمیت زیادی برخوردار است. در مجموع، روابط اقتصادی طرفین از آن جهت، حایز اهمیت است که می تواند به عنوان اهمی برای تحت فشار قرار دادن آمریکا از سوی اروپا مورد بهره برداری قرار گیرد، اما آمریکا نیز به دلیل تسلط بر منابع عمده اقتصادی جهان - بویژه منابع انرژی - از قابلیت به کارگیری این اهرم برای تغییر سیاستهای اتحادیه اروپا برخوردار است و چنین شرایطی از ویژگیهای وابستگی متقابل موجود بین طرفین است. موفقیت کامل اتحادیه در زمینه همگرایی پولی و مالی، توان چانه زنی اروپا را در برابر آمریکا همچنان افزایش خواهد داد. □

پاورقیہا:

1. Dieter Mahncke, "Parameters of European Security," *Chaillot Papers*, No. 20, Paris:WEU Website, 1993.
2. Zbigniew Brzezinski, "Living with a New Europe," *The National Interest*, Summer 2000, P.17.
3. Morton Ougaard, *The United States between Europe and Asia: Globalization, Regionalization and Hegemonic Policy, Paper for the 36th Annual Convention of the ISA*, Chicago: February 1995.
4. Mahncke, *op.cit*, p.19.
5. EUROSTAT (COMEXT,CRONOS), FMI (DOTS), WEFA (WMM), In: www.europa.eu.int,DG Trade, March 13,2001.
6. Blocking Statute.
7. Andreas Falke, "The EU-US Conflict Over Sanctions Policy: Confronting the Hegemon," *European Foreign Affairs Review*, Vol.52, No.2, Summer 2000, pp.157-161.